

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

به سلسله نشر مقالات سابق

(مقاله شانزدهم)

انجنیر خلیل الله معروفی
برلین، 30 مارچ 2008

گذری انتقادی بر جلد سوم

"دانشنامه ادب فارسی"

"دانشنامه" یا "توهیننامه"؟؟؟

وقتی دو سه سال پیش بخش چهارم مقاله "افغان، افغانی، افغانستانی" را مینوشتیم، به کتب متعدد - از جمله به جلد سوم "دانشنامه ادب فارسی" - رجوع کرده و ضمن نظری گذرا، متوجه نکاتی گزنده و خراشنده گردیده، نوشتیم:

«جلد سوم "دانشنامه ادب فارسی" - این کتاب قَطور و حجیم - را به "ادب فارسی در افغانستان" اختصاص داده اند. این کتاب که مستقیماً زیر رژی مقامات رژیم کربلائی ایران تدوین و چاپ گردیده و در کتابفروشی های خاص رژیم بفروش میرسید، اتریست که در تدوین آن ۴۳ نفر سهم داشته اند؛ ۳۴ ایرانی، ۶ افغان، یک نفر تاجیک و دو نفر پاکستانی. درین کتاب به دو شاخصه برمخوریم:

1 - ناموران متقدم و اعظم قدیم ما، که پیش از تأسیس "افغانستان"، در صحنه ادب و دانش و فرهنگ این سرزمین قد برافراخته و آثار ماندگار را از خود به یادگار گذاشته اند، همه و بلا استثناء "ایرانی" قلمداد میگردند؛ دقیقی بلخی و ابوالمؤید بلخی و ابوشکور بلخی و معروفی بلخی و غنصری بلخی و ناصر خسرو بلخی و خاوندشاه بلخی و مولانا جلال الدین محمد بلخی - خداوندگار بلخ - و ...؛ سنائی غزنوی و هجویری غزنوی - داتا گنج بخش - و سید حسن غزنوی و ...؛ خواجه عبد الله انصاری هروی و استاد کمال الدین بهزاد هروی و ملا حسین واعظ کاشفی هروی و خاتم الشعراء جامی هروی و ...؛ همه و همه منسوب به کشور "ایران" گردیده اند. البته هنرمائی ایرانیان درین عرصه، امر جدیدی نیست و ما افغانان با تاریخ ربائی و فرهنگ ربائی ایرانیان، آشنائی کافی داریم و می دانیم که فلسفه "ایرانیگری" حکم می کند که:

«آنچه از ماست، از ماست ولی آنچه از شماست، از شما نیست، بلکه آن هم از ماست.»

2 - نخبگان و بزرگانی که بعد از قد برافراشتن "افغانستان" و بعد از اینکه بر ویرانه های خراسان، مملکت معظم و پرصولتی بنام "افغانستان"، عرض و جود کرد، همه و همه "افغانستانی" قلمداد میگردند. از عجایب روزگار باید دانست، که سید افغان ما، سید جمال الدین را که تمام جهانیان، بر "افغان بودنش" اعتراف و اتفاق نظر دارند و غیر از ایرانیان کسی دیگر ازین حقیقت منکر نیست، درین جلد اصلاً جای نداده اند. حتماً در دو جلد اول این دایرة المعارف که مختص به ایران است، برایش جا خوش کرده اند. هم ترکیب هیئت تحریر و نیز این امر که دانشنامه مستقیماً زیر نظر و ارشاد "وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی" جمهوری اسلامی ایران بوجود آمده، به صراحت نشان میدهد، که سیاست تدوین و پالیسی و نحوه

تألیف، متأثر از دید مقامات دولتی و دانشمندان ایرانی میباشد و چند نفر معدود غیر ایرانی اصلاً اجازت و صلاحیت ابراز نظر آزاد را نداشته اند و گویا به گپ ایشان کسی حتی مُلی و شلغم را هم پوست نمیکرد. از همین سبب است، که در سراسر جلد سوم - که مخصوص افغانستان است - اصطلاحات دری افغانستان به ندرت چشم میخورند. برعکس طرز تحریر و تقریر در آن فقط نحوه خاص فارسی ایران را منعکس میسازد، و این کار بذات خود درخور تأملی عمیق است. کاربرد اصطلاح نامیمون "افغانستانی" بجای کلمه قبول شده ملی و بین المللی و کلمه قانوناً مسجل "افغان" هم نمیتواند بدون دخالت رأی مقامات رسمی ایرانی، صورت گرفته باشد.

بر این دانشنامه که "سیاست" را بر شانه های "ادب" سوار کرده، باید نقدی جامع نوشته شود و آرزو میکنم که افغانان دانشمند و دلسوز، این کار را بکنند. »

و در قسمت دوم این سلسله چنین آمده بود: « سخنسرای بی مثال توس (توس، مشهد، نیشاپور و خلاصه ولایت خراسان امروزی ایران، زمانی جزء افغانستان قدیم یا "خراسان تاریخی" بود) تنها در داستان رزم رستم زال با کک کهزاد افغان، شانزده بار کلمه "افغان" را، سه بار "اوغان" را و سه بار "افغانی" را بکار برده. ازین داستان بوضاحت فهمیده میشود، که قوم "افغان" لااقل همزمان با رستم زال - قهرمان افسانه ای افغانستان تاریخی - موجود و مشهور بوده. بلی، قرنهای پیش ازین که فردوسی به سرآیدن شهنامه خود بپردازد، داستانهای رستم دستان، سر زبانها و ورد زبان باشندگان این سامان بوده، که فردوسی همین داستان ها را به نظم کشیده و در شهنامه، جاودانه ساخته. شهنامه احوال و کارنامه مردان افغانستان قدیم یعنی آریانا و خراسان را یک به یک باز می گوید. شهنامه از بلخ و غزنه و هریوه و کابل و زابل و بُست و سیستان و گوزگانان و خلاصه بلادی، حکایت میکند، که همه جزء افغانستان میباشند. شهنامه با "ایران امروزی" که نامی جدید و ناشامل است و در سال ۱۹۳۵، بر کشور "فارس" گذاشته شده، ربطی نمیگیرد. "ایران" دقیقی و فردوسی و فرخی و عنصری و سنائی و بیهقی و گردیزی و بزرگان دیگر، "خراسان" است، یعنی پیش کسوت "افغانستان امروزی"، و نه کشور "ایران امروزی". بیچاره ایرانیان امروزی، فقط از التباس نام تاریخی "ایران" با نام امروزی "ایران" سود می برند. دانشمندان ایرانی، با وجود تبحر علمی خود، وقتی پای ناسیونالزم - ایرانیگری افراطی - و مذهب بمیان آید، تمام معاینر علمی را زیر پای می کنند و از بیطرفی علمی، چشم می پوشند. از همین خاطر است، که تمام مفاخر تاریخی و علمی منطقه را، به کشور امروزی "ایران" منسوب می سازند. اما این کار تجاوز بالعنف در حق تاریخ و علم است.» (1)

اولین نکته ای که باید گفته شود، مرض مزمن و جنونزده "ایرانیگری" بعضی برادران ایرانی ماست - به تأکید میگویم "بعضی برادران ایرانی ما"ست. "فلسفه" سفسطه اندود "ایرانیگری افراطی" حکم میکند که: « ایرانی یعنی گل سر سبد جهان"، "ایرانیان و فقط ایرانیان بودند که تمدن داشتند و افتخار آفریدند"، "دیگران در منطقه هیچ کاره بودند"، « یگانه کسانی که افتخار آفریدند و مرد زادند و تمدن خلق کردند و در همه امور پیشقدم و پیش قراول و سلسله جنبان جهان و منطقه بودند، فقط و فقط ایرانیان بودند»،

چنین تیزی شباهت به فرضیه نژادپرستان المان هیتلری و رژیم منحن نازی دارد، که "نژاد جرمن" را برتر از همه نژادها می پنداشتند و "دویچلند، دویچلند، آیوبر اللس، آیوبر اللس این دیر ولت" یعنی "المان، المان بالاتر از همه چیز؛ بالاتر از همه چیز در جهان" شعار میدادند. (2)

بسا ایرانیان از "التباس نام" کشور خود سود میبرند؛ "ایران تاریخی" را مد نظر دارند، وقتی از "ایران" سخن میگویند و فکر میکنند که "ایران تاریخی" یعنی "کشور ایران امروزی". کابلیان که در طنز گوئی و لغازخوانی یدی طولاً دارند، به کسی که چنین بیاندیشد، می گویند: « زیر سایه شتر روان است و شتر را زیر نظر دارد.»

از زمان نشر آن مقاله تاکنون بیشتر از دو سال میگذرد ولی کسی بدین تقاضاء و خواهش دلسوزانه و برحق این قلم، وقعی نگذارد. وقتی که مقاله « "افغان" در اشعار خلیلی افغان » را می نوشتم، باز بر حسب ضرورت به جلد سوم "دانشنامه ادب فارسی" گذری افتاد. متأسفانه ضمن یک بررسی سراسری متوجه بسا نکاتی گردیدم که درخور جواب اند که اگر جواب گفته نشوند، "گناه" چنین خاموشی و اغماض را کس بر ما هرگز نخواهد بخشود.

در مورد جلد سوم "دانشنامه ادب فارسی" که گویا به "ادب دری افغانستان" تخصیص داده شده، سخن های ناگوار بسیار است و من ضمن این بررسی خیلی مختصر و موجز میکوشم بر برخی نکات آن نظر انداخته و آنها را از بعضی جهات بشگافم.

پیش از بررسی خود "دانشنامه"، یک سؤال را مطرح میسازم و آن اینکه چرا ایرانیان، "تاریخ ادب" ما را مینویسند؟؟؟ چطور شد که رژیم جمهوری اسلامی ایران برایما "تاریخ ادب" ما را تدوین میکند؟؟؟ من میگویم: این کار را از آن میکنند، تا ضمن آن تمام افتخارات منطقه را دودسته و دربست در انحصار خویشتن خویش آورند و به هیچ یک از ممالک منطقه بزرگ ما - خصوصاً به "افغانستان" - کوچکترین دست آورد و افتخار تاریخی را قائل نگردند؟؟؟

این "تاریخسازان" و "تاریخ تراشان" هدفی واضح و صریح در این کار داشته اند و دارند، که فقط در قالب همان "دکتاتوری فرهنگی ایران بر قلمرو زبان فارسی" و سیاست های فرهنگی "رضاشاهی - جمهوری ولایت فقیه" میگذرد. کابلیان ارجمند از قدیم می گفتند، که: « همه ده غم خویش اس، کوسه ده غم ریش اس » (همه در غم خویش است، کوسه در غم ریش است) . این ملاهای "کوسه" فقط "غم ریش" خود را دارند و نه اینکه بیایند و از غم ما جامه بدرند ، گریبان پاره کنند و به اصطلاح شیرین کابلی "از غم ما پای لچ خَو کنند". ایشان تدوین "دانشنامه" را خدمتی به "ادب و فرهنگ افغانستان" قلمداد میکنند - که ظاهر امر هم همین است - و دل ما را هم خوش ساخته بر ما منت میگذارند که "ایرانیان دلسوز" گویا برای ما خدمتی انجام داده اند. کنه و اصل و متن و بطن موضوع مگر در جای دیگریست. تدوین این "دانشنامه" اهداف ذیل را نشانه گرفته :

- 1 - دست اندازی به "تاریخ ادب افغانستان" و تحریف واقعیت های مسلم
- 2 - دستکاری "تاریخ افغانستان" و واژگونه نشان دادن واقعیت های تاریخی
- 3 - مخلوط کردن "تاریخ ادب افغانستان" با "تاریخ سیاسی افغانستان". و این کاری نیست که در این "دانشنامه" بدون تعمق و تأمل عمیق صورت گرفته باشد. این کار یک امر کاملاً حساب شده و سنجیده است که طبق یک ستراتیژی معین صورت گرفته. ایرانیان در واقع از طریق نوشتن "تاریخ ادب افغانستان" خواسته اند تاریخ ما را هم از دید خود بنویسند و به خورد مردم ساده لوح ، خوش باوران و آیندگانی که از دسایس آگاه نیستند، بدهند. اصلاً "تاریخ ادبیات" را با "تاریخ سیاسی" یک کشور چه کار؟؟؟ البته در سابق کسانی دیگر نیز چنین کاری را کرده اند. مثلاً مرحوم داکتر "ذبیح الله صفا" ، که ضمن تدوین "تاریخ ادبیات در ایران" در هشت جلد ، چنین بدعتی را روا داشته است. مگر کار استاد "ذبیح الله صفا" با کار نامصفا و هدف گرفته مصنفان "دانشنامه ادب فارسی" از بسا نگاهها فرق دارد. استاد صفا چنین کاری را در مسیر خدمت به ایران کرد، گرچه بطور غیر مستقیم افغانستان و منطقه ، آماج کارروائی او بوده. آقای پویا فاریابی سالها پیش بحق بر این اثر مبسوط داکتر ذبیح الله صفا و در مقایسه با "تاریخ ادبیات" تألیف مرحوم "جلوه نژیی" خرده گرفته و نوشته بود که مرحوم جلوه تنها "تاریخ ادبیات" نگاشته بود، در حالی که داکتر صفا "تاریخ ادب" را با "تاریخ سیاسی" ممزوج کرده است. بلی این کار مرحوم صفا نادرست بوده، ولو که وی درین زمینه شاید نیت سوئی نداشته است.
- در هر صورت کار مدونان "دانشنامه" را که هدفمندانه زیر نام "تاریخ ادب" ، "تاریخ سیاسی" برای ما درست میکنند - و آن هم چه تاریخی - نمیتوان با کار استاد مرحوم داکتر ذبیح الله صفا مقایسه کرد.
- 4 - ایرانیان بدین وسیله نه تنها برای ما "تاریخ ادب" ساخته اند، بلکه گویا "تاریخ" ما را نیز "برای ما" نوشته اند و معلوم است که این "تاریخ" چگونه "تاریخ"ی باید باشد!!! تاریخی که مشحون است از دست درازی به افتخارات گذشته ما و اهانت رواداشتن ها بر شخصیت های تاریخی افغانستان.
- 5 - ضمن این دانشنامه بر بزرگان تاریخ و شخصیت های تاریخی افغانستان تاخت و تاز بسیار نامردانه صورت گرفته است. کافایت در صفحه 920 این کتاب در مورد اعلیحضرت محمود هوتکی - شاهنشاه ایران و پیشتاز بنیانگذاری کشور فخم "افغانستان" - نظر اندازیم که با چه وقاحت از وی سخن رفته. قلم من از نقل قول این صفحه موهن و تحقیرآمیز واقعاً شرم دارد. خواننده گرانقدر خود به آن صفحه رجوع کرده و به حیث "مشت نمونه خروار" ، "دید ایرانی" را از تاریخ افغانستان ، به چشم سر مشاهده فرماید.
- 6 - ایرانیان "تاریخ نویسی" و "تاریخ فرهنگ نویسی" را بهانه قرار داده ، به کارهایی دست یازیده اند که صاف و ساده و پوست کنده "مداخله سیاسی" و دامن زدن به اختلافات قومی و زبانی در وطن ما توانند بود. استعمال ترکیب گزنده ، خراشنده و تفرقه انداز "افغانستانی" به جای کلمه منطقی، قانونی و پذیرفته ملی و بین المللی "افغان" ، در سراسر کتاب هدفی دیگر ندارد، غیر از ترویج و تبلیغ کلمه شوم و ناسزاوار "افغانستانی" و بالوسيله برانگیختن نفاق و شقاق قومی و تجزیه ملت ما به "افغان" و "غیر افغان" ، "پشتون" و "غیر پشتون" و حتی "پشتون" و "ضد پشتون".

البته بر مواد ششگانه فوق ، میتوان مواد فراوان دیگری را نیز افزود، که بخاطر جلوگیری از تطویل کلام و به خاطر تنگی و ضیق وقت، از آن صرف نظر میکنم.

تحلیل لغوی ترکیبات "دانشنامه" و "دائرة المعارف"

کلمه "دانشنامه" را از چندینست که در ایران - در مسیر "فارسی سازی" کلمات عربی و فرنگی - جانشین ترکیب بامفهوم و جامع عربی "دائرة المعارف" ساخته اند.

ترکیب "دانشنامه" را بار اول ابوعلی ابن سینای بلخی حدوداً هزار سال پیش بکار برد، وقتی کتابی را به خواهش و امر **علاء الدوله کاکویه**، نوشت و نامش را "دانشنامه علانی" گذاشت. این کتاب که باید بر رشته های متعدد علمی مکتب میکرد، محض منطق و طبیعیات و الهیات را به بررسی میگیرد. (صفحه 516 جلد پنجم "فرهنگ معین" - بخش اعلام)

ترکیب تازی "دائرة المعارف" تقریباً ترجمه باللفظ کلمه انگلیسی Encyclopedia و معادل های دیگر فرنگی آنست ، که همه از زبان قدیم "یونانی" برخاسته اند. اصل یونانی آن **ἐγκύκλιος παιδεία** (enkyklios paideia) است که ترجمه دقیق آن "دائرة علم" یا "دائرة دانش" است، اما واضعان ترکیب "دائرة المعارف" قدمی فراتر گذاشته و ترکیب "معارف" را جایگزین کلمه "علم" ساخته اند، که در واقع

ترکیبی رساتر از خود اصل Encyclopedia هم هست. "معارف" یعنی "معرفت ها" یا "انواع علوم" و چون در چنین کتابی بحث از هر نوع علم می‌رود، پس مجموعه علوم و معارفی که در یک "دائرة" گنج‌انیده شده، "دائرة المعارف" خوانده می‌شود. ترکیب "دانشنامه" لفظاً و لغتاً هیچ دلالتی بر کتابی محیط بر "انواع دانش و معرفت" نمی‌کند و ازین سبب مفهوم جامع "دائرة المعارف" را افاده کرده نمی‌تواند. از جانب دیگر خود کلمه "نامه" هم مفهوم فراگیر و جامعی را در بر نمی‌گیرد.

کلمه "دانشنامه" در زبان فارسی ایران به مفهوم دیگری هم استعمال می‌گردد؛ و آن عبارت از سندپیست که پس از فراغت از یک مؤسسه عالی تعلیمی و تحصیلی نظیر پوهنتون به کسی داده می‌شود که در عرف وطن ما آن را "شهادتنامه" گویند و در عرف فرنگیان "دپلوم". البته درین ارتباط نیز "دانشنامه" مدلول خود را درست بیان کرده نمی‌تواند. "دانشنامه" در معنای "سند دانش" است و هرگز از آن استنباط شده نمی‌تواند، که دریافت کننده آن، فارغ التحصیل کدام مؤسسه اکادمیک و علمی باشد. چه بسا کسان که "دانش" دارند و فاقد چنین "نامه" اند. و ای بسا فارغان مؤسسات علمی که چنین سندی در دست دارند و از کوچۀ علم هم گذر نکرده اند؛ درس خوانده اما دانش نیاموخته اند. کابلیان طنزپرداز در چنین حالات از "قواله روبا" (قبالة روباه) سخن می‌گفتند.

پس از این نگاه نیز کلمه "دانشنامه" ترکیب نارسا و ناکارآمد است و "اسم" یا "مسمما"یش سازگار نیست. اما "شهادتنامه" و "تصدیق نامه" و "سند فراغت" که همه معادل های "دپلوم" اند، کلمات "بیطرف" اند و صرف تصدیق می‌کنند که دارنده چنین اسناد، فارغ فلان و بهمان مؤسسه اند، بدون اینکه الزاماً دلالت بر "دانش" و "علمیت" دارنده آن بکنند.

بعد از این بررسی مختصر بدین نتیجه میرسیم که تعویض ترکیب با مسمای "دائرة المعارف" با "دانشنامه" و هم تعویض "دپلوم" با "دانشنامه" کاری بوده است نارسا. مگر برادران ایرانی ما در غم "رسانی" و "نارسائی" نیستند؛ مهم نزد ایشان نفس "ترکیب فارسی" کلمات است، ولو که از عناصر ناقابل و ناشامل هم ساخته شده باشد.

در فارسی کشور ایران به بسا ترکیبات نادرست و بی مسمی برمیخوریم که اکثر آنها ساخته و پرداخته "فرهنگستان زبان" آن سامان است و هیئات و دردا و اسفا و صدها دریغ، که بعض تعلیم یافتگان و ارباب مطالعه ما همین ترکیبات نارسا و بی معنای فارسی ایران را از خود ساخته، نشخوار می‌کنند. اینان ترکیبات و اصطلاحات درست، معقول، مأثوس و مقبول دری خود را فراموش می‌کنند و چنگ به دامن چیزهائی می‌زنند که آن "دکتوران فرهنگی" مشهور و مشهود، به خورد ایشان می‌دهند.

در این بررسی کوتاه بر نکات عام و خیلی قابل ایراد، انگشت گذاشتم و نخواستم که مقاله از حد لازم، طویل تر گردد. در آینده اگر فرصتی دست داد، موضوع را ان شاء الله دنبال خواهم کرد. البته هیچ ممانعتی ندارد اگر هموطنان دلسوز من این کار را سر دست بگیرند و مفصل تر و جامع تر بنگارند. هدف من به میدان انداختن کلوخی بود، که امید است دیگران دُر و گوهر خود را پیش کشند!!!!!!

توضیحات :

1 - این بخش که به تاریخ 28 جولای 2004 در جریده "امید" نشر گردیده بود و بعدها در پورتال فاخر و باعظمت "افغان جرمن آنالین" نیز افتخار نشر یافت، به مانند تمام نوشته هایم، در آرشیف نویسنده در پورتال نگهداری می‌گردد.

2 - این شعار که جزء سرود مشهور المانها بود، اصلاً در سال 1841 از طبع یک نجیب زاده المانی به نام "اوگست هیندریش هُفمن فن فلرس لُبن" August Heinrich Hoffmann von Fallersleben به یادگار مانده، که بعد رژیم نازی آن را شعار خود ساخت و بر جهان فخر فروخت. هیئت مکمل این ترانه را از "ویکی پیدیا" گرفته، تقدیم می‌کنم، شاید برای کسانی که به زبان المانی دسترس دارند، مفید واقع گردد.

1. Deutschland, Deutschland über alles,
über alles in der Welt,
wenn es stets zu Schutz und Trutze
brüderlich zusammenhält,
von der Maas bis an die Memel,
von der Etsch bis an den Belt –
[: Deutschland, Deutschland über alles,
über alles in der Welt. :]
2. Deutsche Frauen, deutsche Treue,
deutscher Wein und deutscher Sang
sollen in der Welt behalten
ihren alten schönen Klang,
uns zu edler Tat begeistern

unser ganzes Leben lang.
|: Deutsche Frauen, deutsche Treue,
deutscher Wein und deutscher Sang. :|
3. *Einigkeit und Recht und Freiheit*
für das deutsche Vaterland!
danach lasst uns alle streben
brüderlich mit Herz und Hand!
Einigkeit und Recht und Freiheit
sind des Glückes Unterpfand.
|: Blüh im Glanze dieses Glückes,
blühe, deutsches Vaterland. :|

August Heinrich Hoffmann von Fallersleben, 1841

"سلام ملی" امروزی کشور المان :

Einigkeit und Recht und Freiheit
für das deutsche Vaterland!
Danach lasst uns alle streben
brüderlich mit Herz und Hand!
Einigkeit und Recht und Freiheit
sind des Glückes Unterpfand;
|:Blüh im Glanze dieses Glückes,
blühe, deutsches Vaterland!:

قسمی که از مقایسه هر دو سرود بر می آید، سرود موجود ملی المان که از سال 1991 مدار اعتبار است، عیناً همان بند سوم سروده "اوگست هینریش هفمن فن فلرس لپن" است. این سرود در هم آهنگی با آهنگی ساخته شده، که کمپوزر مشهور اتریشی، یوزف هایدن، [Joseph Haydn](#) در سال 1796/97 تصنیف کرده بود.



[Joseph Haydn](#)